

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه قصص (جلد چهارم)

جلد خانوادگی - استاد اخوت ۱۰۸/۲۴/۹۶

برای سلامتی خودتان و همه علماء صلواتی ختم بفرمایید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

ادامه سوره مبارکه قصص را که جزء طواسین است در این جلسه بررسی می نماییم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طسم (۱)

سه سوره در قرآن با طس شروع شده اند که شامل شعرا، نمل و قصص می باشند.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

در این سه سوره راجع به آیات قرآن و کتاب مبین بسیار بحث شده است. کتاب مبین یعنی کتابی که به وسیله خود، خودش را واضح می کند. کتاب مبین هم روشن است و هم روشنگر، به اینگونه که نیازی نیست برای روشنی روز از واسطه ای کمک بگیریم.

تَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَاِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

یکی از اتفاقاتی که برای کتاب می افتد بحث تلاوت است. تلاوت به این معنی بوده که آیات کتاب می تواند جلودار و امام شده و افراد پشت سر آن حرکت کنند. این امر مشروط به این است که انسانها به آن ایمان داشته باشند.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (٤)

یکی از مهم ترین مسائلی که در قرآن مورد بحث قرار گرفته بحث حضرت موسی (علیه السلام) و فرعون است.

و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (٥)

یکی از مسائلی که به صورت مبسوط در کتاب مبین به آن پرداخته شده، آیه پنج می باشد. این آیه از اراده خداوند خبر می دهد و اینکه خداوند بر کسانی که در زمین مستضعف بودند منت گذاشته و آنها را ائمه و وارث قرار داده است. این موضوع یک سنت جاری می باشد و این سوره به ما نشان می دهد که چگونه این منت اتفاق افتاده و برای تمام طول تاریخ جریان خواهد داشت و مختص به دوران حضرت موسی (علیه السلام) نمی باشد.

سوال: آیا این موضوع مربوط به امام زمان است؟

پاسخ: بله به دلیل جریان داشتن، این سنت به امام زمان (عج الله تعالی فرجه شریف) هم خواهد رسید. در واقع این سوره با بیان داستان حضرت موسی (علیه السلام) نشان می دهد که چگونه خداوند منت گذاشته و کسانی که به استضعاف کشیده شده اند، ائمه و وارث می شوند. در واقع این سوره سیر این جریان را بیان کرده و شما می توانید با مطالعه قوانین این سوره مطمئن شوید که جبهه حق هیچ گاه شکست نخواهد خورد.

وَأَمْكَنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (٦)

این در حالی ست که در هر زمانی فرعون، هامان و جنودهایشان غلبه ای دارند که انسان ها می پندارند که این ها هیچ - گاه از معرکه خارج نخواهند شد. داستان از اینجا آغاز خواهد شد. این داستان حکایت منت خداوند بر مستضعفین می باشد.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (٧)

به هر حال فرعون هر چقدر هم که قوی بوده و جنود داشته باشد، اما خدا را ندارد و برعکس مادر موسی و موسی (علیه السلام) هر چقدر هم که ضعیف باشند اما خدا را دارند.

فَأَلْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (۸) وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹)

به هر حال سیستم کفر هر کاری که بکند، نمی تواند جلوی خطایش را بگیرد و همان یک خطا، آخرین خطایی است که مرتکب شده و معادل مرگ و نابودی سیستم کفر خواهد شد. برای مثال نظام فرعون تصمیم به سر به نیست کردن تمام نوزادان داشت، در عین حال تصمیم به عدم قتل یک نوزاد گرفت و همان فرد موسی (علیه السلام) بود. همیشه همین طور است و همین خطا نظام کفر را نابود می کند. مثلا نظام کفر تصمیم بگیرد که با ناوهایش در خلیج فارس، ایران را نابود کند، اگر یک نفر بگوید که بچه که دیگر زدن ندارد! همان تحریم و... برای نابودی ایران کفایت می کند، عقب نشینی می کند. همین اشتباه نظام کفر، برای نابودی اش کفایت می کند.

نظام کفر نمی تواند جلوی تمام شکافها و اشتباهاتش را بگیرد و یک خطا برای فناش کافیست. اما در نظام حق به دلیل وصل بودن به منبع الهی و غیب، امکان خطا و اشتباه ندارد. فرقی نمی کند که فرد متصل شونده نبی یا غیر نبی باشد، اگر واقعا به منبع غیب دل بدهد در مسیر الهامات الهی قرار می گیرد. من در تعجبم از افرادی که در عصمت اهل بیت و ائمه (علیهم السلام) تردید دارند. این در حالیست که انتظار می رود انسان معمولی معصوم باشد، چون وقتی انسانی اوامر و نواهی خداوند را پذیرفت، خدا به او مسیر را نشان خواهد داد و در چنین سیستمی خطا معنی پیدا نمی کند. این در سیستم باطل است که خطا معنی پیدا می کند.

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹)

فرعون تصمیم می گیرد و مقرراتی تعیین می کند که تمام نوزادان بدون هیچ دلیلی ذبح شوند، یعنی گردن ایشان بریده شود. حال یک شیرخوار در مسیر همین فرد دستوردهنده قرار می گیرد، نه تنها او را نمی کشند بلکه نزد خود نگه می دارند. این شیرخوار در بالاترین مکان حصارشده حکومتی قرار گرفته و در جریان تمام امورات و اسرار قرار می گیرد. در جریان تمام افراد و اینکه چه کسانی خوب و چه کسانی بد هستند و یا چه کسانی تغییر می کنند، قرار می گیرد. در واقع این کودک در بالاترین مقام آن هم در منصب ولایت یا ولیعهدی قرار می گیرد.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰)

حواشی این موضوع بسیار جالب است. خداوند هوای مادر حضرت موسی را نیز دارد در حالیکه می تواند نداشته باشد. گویی قرار است موسی (علیه السلام)، مربی و معلم مادرش شود، اگرچه که طفل است. معمولا ما انتظار داریم

مادر مربی فرزندش باشد اما در این آیه برعکس است. در واقع یک عنایت خاصی به مادر موسی (علیه السلام) شده است. نه تنها کودک دور نشده بلکه کنار مادرش خواهد بود.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۱)

وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (۱۲)

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَىٰ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلَنَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳)

یک نکته کلی در این باب این است که انسان‌ها وقتی صاحب فرزند می‌شوند تا مدت‌ها احساس دین نسبت به فرزند خود دارند که مطالب خوب به او یاد بدهند و در واقع نقش مربی را برای او ایفا کنند. در واقع یکی از دغدغه‌های پدر و مادرها این است که مطالب مفید به فرزند خود تعلیم دهند و در این راستا کتاب‌های متنوع و سخنرانی‌های بسیاری را بررسی می‌کنند. اما خوب است راجع به این نکته فکر کنیم که پدر و مادرها وقتی صاحب فرزند می‌شوند گویی خداوند به ایشان یک مربی عنایت کرده است و باید از او خیلی چیزها را یاد بگیرند. حتی مطالبی را که مربوط به تربیت فرزند است، از خود او یاد بگیرند. اگر والدینی این کار را بکنند به دستاوردهای والایی خواهند رسید. پس پدر و مادر فریب جثه کوچک و زبان بسته فرزند خود را نخورند.

این مطالب در کتاب «چگونه با کودک‌کامان طیب سخن بگوییم؟» نوشته شده است؛ این کتاب در هفته‌ها آتی چاپ خواهد شد و موضوع آن راجع به این است که در سال اول، دوم، سوم و... چه چیزهایی به فرزندمان بگوییم. در ابتدای مطالعه کتاب مذکور فرد فکر می‌کند که من خودم این مطالب را بلد نیستم پس چگونه به فرزندم منتقل کنم؟ راه حل آن این است که طیب سخن گفتن را از فرزندمان بیاموزیم. در این نظام دید انسان نسبت به کودک تغییر می‌کند، بچه را بزرگ کرده و به او کرامت می‌دهد. در این سیستم شما دست کودک‌تان را می‌بوسید چراکه مربی و استاد شماست. حس شما به کودک‌تان تغییر کرده و مانند حس مادر حضرت موسی (علیه السلام) به فرزندش می‌شود و چشم‌تان از دیدن او روشن می‌شود. نه صرفاً به این دلیل که بچه شماست، بلکه به دلیل اینکه دید یک فرد کریم و بزرگ را نسبت به او دارید. گاهی خوب است برای درخواست حاجات‌تان از خداوند، کنار فرزندتان این دعا را بکنید یا اگر سوره قرآنی را خوانده و متوجه نشدید، نزد فرزند خود رفته و از او مدد طلبید و در جوار او فکر کنید. چرا که کودک‌تان به دلیل قرابتشان با فطرت، القائات معنوی به همراه دارند. کودک‌تان پاکی محض هستند، پس خیلی چیزها را می‌توان از آنها آموخت. اگر نوع رویکردمان را به فرزندمان تغییر دهیم، خیلی چیزها عایدمان خواهد شد.

انسان علمش را از دو مسیر به دست می آورد: یکی از طریق مشاهدات، نیازها و تجربه و دیگری از طریق مواجهه با غیب و وحی. به تجربه برای اکثر ما اثبات شده که در بعضی فضاها القائاتی هست که در سایر فضاها نمی باشد. مثلاً در مسجد جمکران بارش علمی اتفاق می افتد که در مکان های دیگر یافت نمی شود. بچه ها محل های تردد ملائکه و ارتباط با غیب هستند، لذا انسان می تواند از این القائات استفاده کند. معمولاً بچه ها تا ۵-۶ سالگی این حالت را حفظ می کنند اما پس از قرار گرفتن در آموزش و پرورش و سیستم های این چنینی... والسلام!

وَكَمَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۴)

یکی از نکات مهم در زندگی انسان که آیه ۱۴ هم آن را به طور کامل مطرح کرده است، این نکته می باشد که تمام توان های انسان در یک مقطع و با هم به بلوغ نمی رسد. در اثر حکم و علم در فرد بلوغ ایجاد می شود. اگر چه که ممکن است فردی هیچ گاه به آیه ۱۴ نرسد و بلوغ در او اتفاق نیفتد. یعنی انسان می تواند هیچ وقت «بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ» نشود. این آیه بیان می کند که قوای جسمی و تعادل نیروهای درونی مثل تفکر، تعقل، ایمان، عزم و فعل می شود «استوی». در واقع زمانی که این قوا به توازن برسند، ابتدای زندگی انسان خواهد بود و زمانی است که به او حکم و علم داده می شود. ممکن است انسانی هیچ وقت به این حد نرسد که نوع ما انسان ها در این گروه خواهیم بود. رسیدن به این حد تعادل، شاخص هایی دارد که ما باید همیشه در خود بیازماییم و اگر هنوز به این حد نرسیده ایم تلاش خود را بیشتر کنیم. مثلاً اگر کسی گفتارش بیش از علمش باشد، «استوی» نیست. اگر کسی بلندپروازی اش بیش از توانش باشد، «استوی» نیست. اگر کسی افق اندیشه اش بیش از عزمش باشد و عزمش کمتر از اندیشه اش باشد، «استوی» نیست. اگر کسی استدلالش بیش از اعتمادش باشد، «استوی» نیست. اگر کسی عاطفه و دوست داشتنش بر حجت داریش پیشی بگیرد، «استوی» نیست.

سوال: آیا مشخص است که مشمول «استوی» بودن چند مولفه دارد؟

خطبه بلندی به نام خطبه وسیله از امام علی (علیه السلام) در این باب وجود دارد. امام باقر (علیه السلام) در پاسخ سوال مردم در رابطه با اختلاف بین علماء نقل می کنند که هفت روز بعد از وفات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) افراد نزد امیرالمومنین (علیه السلام) آمده و در رابطه با این اختلاف سوال پرسیدند. در این خطبه «بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ» بیان شده است. حضرت فرمودند که می خواهی علت اختلاف علما را بدانی و در ادامه یک خطبه حدوداً ده صفحه ای را بیان نموده و در رابطه با ساختار وجودی انسان، دلایل اختلاف و روش های جلوگیری از آن صحبت

می‌نمایند. خطبه وسیله در کتاب تحف العقول موجود است. سید رضی از بخش‌هایی از این خطبه در حکمت‌های نهج البلاغه استفاده نموده است. خطبه وسیله بسیار جالب بوده و یک بار مطالعه آن لازم است. در واقع این خطبه یک شاهکار روایی در حوزه «بَلِّغْ أَشَدَّهُ وَاسْتَوَى» بوده و راهکارهای رسیدن به بلوغ را ارائه می‌دهد. به خصوص برای نوجوانان بسیار لازم است.

سوال: اگر فرد استدلالش بیشتر از چه چیزی باشد، مشمول «استوی» نیست؟

پاسخ: اعتماد، عواطف و ایمان در یک سو قرار گرفته و قوای شناختی مثل استدلال، تدبیر، مطالعه و بررسی در سوی دیگر. این دو سو باید با هم متوازن باشند و گرنه فرد لنگ می‌زند. به این دلیل که بعضی مواقع فرد باید استدلال کند و نه اعتماد و برعکس گاهی باید اعتماد کند و نه استدلال. اگر این دو در توازن نباشد، جایی که باید اعتماد کند، استدلال می‌کند و برعکس. انسان بین توان‌هایش میزان و تعادلی دارد که اگر آن را حفظ کند، ظرف علم و حکم خواهد شد.

سوال: آیا سن این بلوغ ۴۰ سالگی است (طبق ترجمه)؟

پاسخ: خیر؛ این سن ۱۸ سالگی است. ۴۰ سالگی مرحله تکامل می‌باشد اما مرحله شروع آن ۱۶ تا ۱۸ سالگی است. و حتی گاهی ۱۴ تا ۱۸ سالگی. سن دقیقی برای حضرت موسی (علیه السلام) ذکر نشده است اما قطعاً جوان بوده‌اند.

وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (۱۵)

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۶)

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ (۱۷)

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ (۱۸)

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ (۱۹)

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْأُمَلَاءَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (٢٠)

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٢١)

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (٢٢)

این آیات قرائت شد تا به آیه ۲۳ رسیدیم.

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ (٢٣)

فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (٢٤)

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٢٥)

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (٢٦)

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (٢٧)

من نمی دانم چگونه می توان نکته ای که در این آیات وجود دارد را منتقل کرد. اگر انسان در مسیر ایمان قرار بگیرد، هر شرایطی که برایش پیش آید، دارای خیر است و متضرر نمی شود. اگر کسی ایمان داشت، در هیچ حالتی برای او ضرری متصور نیست. این صرفاً منحصر به حضرت موسی (علیه السلام) نیست و برای همه مومنان صادق است. اینجا داستان پیامبری است که امام مومنان است. داستان به این صورت است که حضرت موسی (علیه السلام) انقلابی نموده که ناکام مانده است. حال عوامل فرعون مترصد دستگیری و قتل ایشان هستند و جان حضرت موسی (علیه السلام) در خطر می باشد. پس حضرت (علیه السلام) بدون هیچ امکاناتی فرار نمودند. ایشان مواجه با صحنه ای می شوند و در آن محل کار خیری انجام می دهند و به گوسفندان آب می دهند، بدون آنکه مزدی طلب کنند. در ادامه، شرایط ازدواج برای ایشان مهیا شده و مدتی در جوار یک نبی الهی زندگی می کنند. در واقع یک موقعیت خاص برای زندگی و تعلیم و تربیت در کنار حضرت شعیب (علیه السلام) که از انبیای الهی هستند، برای ایشان فراهم می شود.

یعنی برای حضرت موسی (علیه السلام) یک پدر خانم، یک نبی، یک معلم و یک صاحب کار و مسکن مهیا می-شود.

قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ فَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكَيلٌ (۲۸)

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ
أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۲۹)

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۳۰)

در این آیات حقایق بسیاری وجود دارد. البته در همه آیات قرآن حقایق زیادی نهفته است اما در این آیات بحث لقاء الله به طرز خاصی مطرح می‌شود. یعنی لقاء خدا چیست و نصیب چه کسی خواهد شد؟ طبق آیه ۲۹ لقاء الله نصیب کسی می‌شود که انتظار لقاء خداوند را بکشد. یعنی تا کسی انتظار لقاء خدا را نداشته باشد، برایش حادث نخواهد شد. این که گفته می‌شود برترین عبادت‌ها انتظار فرج است، به این دلیل است که خود این انتظار عامل هر اتفاق مهمی است. اینکه حضرت موسی (علیه السلام) پس از این که اجل تعیین شده توسط حضرت شعیب (علیه السلام) فرا رسید، مجدداً بار سفر بست و با اهل بیتش به سوی مصر مهاجرت کرد که ادامه مبارزه‌اش را از سر بگیرد. در این مسیر حضرت (علیه السلام) با وحی مواجه شدند و به ایشان فرمان مبارزه با فرعون داده شد. در واقع حضرت موسی (علیه السلام) خودشان قصد، عزم و حرکت مبارزه را داشتند و در این حالت انتظار به ایشان وحی نازل شد. خیلی از ما دوست داریم کار خیر انجام دهیم اما منتظر هانفی از غیب یا یک ملکی هستیم که از زمین دست ما را بگیرد و به ما بگوید تا آن کار را انجام دهیم! اما اصلاً از این خبرها نیست.. انسان باید بر اساس تشخیص خودش حرکت کند و آنگاه در مسیر به او می‌گویند بله یا خیر. حتی اگر به حضرت موسی (علیه السلام) وحی و الهام نمی‌شد، باز هم برای سرنگونی طاغوت اقدام می‌کردند، چرا که سرنگونی طاغوت، نیاز به وحی ندارد. چون این الهام قبلاً به انبیاء گذشته مثل حضرت آدم (علیه السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام) و... صورت گرفته و نیاز به وحی جدیدی ندارد.

سوال: اگر این وحی قبلاً صورت نگرفته بود که حضرت موسی (علیه السلام) اقدام نمی‌کردند.

پاسخ: این وحی قبلاً صورت پذیرفته بود و دستور آن وجود داشته است. حضرت تا اتمام عهدشان با حضرت شعیب (علیه السلام) صبر می‌نمایند و بعد حرکت را آغاز می‌کنند.

سوال: عهد حضرت شعیب (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) ۸ سال بوده است؟

پاسخ: احتمالاً بر اساس روایات ۱۰ سال بوده است.

سوال: آن زمان واحد زمان بندی سال، حج بوده است؟

پاسخ: بله، همان حج سالانه بنیان نهاده شده توسط حضرت ابراهیم (علیه السلام)

سوال: اگر نیازی به وحی نبود پس چرا در طی مسیر به حضرت موسی (علیه السلام) وحی صورت گرفت؟

پاسخ: به هر حال بعضی از حجت‌های الهی به وسیله انبیاء نازل می‌شود. مثلاً حضرت آدم (علیه السلام) یک سری حقایق را می‌آورد و حضرت نوح (علیه السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام) هم یک سری دیگر از حقایق را به مردم ارائه می‌دهند. قرار نیست که همان دستوراتی که به حضرت نوح (علیه السلام) داده شده مجدداً به حضرت موسی (علیه السلام) هم نازل شود. آن زمان که به حضرت ابراهیم در مبارزه با استکبارستیزی و انهدام بت‌ها امر شد، یعنی به همه وحی شد و نیازی به وحی مجدد نمی‌باشد. پس لازم نیست برای انهدام بت، منتظر وحی باشیم یا بعد از حضرت موسی (علیه السلام) نیازی نیست برای فرعون‌ستیزی منتظر وحی باشیم. هر کدام از انبیاء حرکتی را برای همه نازل کردند. در ادامه، پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) همه را در قالب قرآن برای همه نازل فرمودند.

سوال: پس چرا پس از دستور استکبارستیزی، پس از حضرت ابراهیم (علیه السلام) مجدداً برای حضرت موسی (علیه السلام) هم نازل شد؟

پاسخ: زیرا برای حضرت موسی (علیه السلام) نحوه خاص فرعون‌ستیزی الهام شد. مثلاً اگر دقت کنیم احتجاجات، سیستم، استقرار حکومت، نحوه مستقر کردن بنی اسرائیل همه به صورت خاص بوده است. یعنی ما برای اینکه حکومت دینی تشکیل بدهیم غیر از اینکه حضرت موسی (علیه السلام) حکومت دینی تشکیل دادند، نیاز به دلیل دیگری نداریم. همین مجوز خدا به حضرت موسی (علیه السلام)، مجوزی برای همه تاریخ است. لذا حضرت موسی (علیه السلام) بنا بر سبک و سیاق حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای باطل کردن بت‌ها حرکت کردند. تمام این اتفاقات مربوط به بعد از حرکت حضرت موسی (علیه السلام) بوده است و بعد از حرکت ایشان وحی صورت گرفت. یکی از مشکلات ما این است که می‌خواهیم قبل از حرکت، مسیر به ما نشان داده شود و عاقبت کار را

بدانیم و اینکه حتما پیروز می شویم، این اشتباه است. انسان باید با حجت عقلی و شرعی جلو برود، در ادامه مورد عنایت خداوند قرار می گیرد. اسم این الهام و عنایتی که در وسط کار به انسان می رسد، بشارت است.

فَلَمَّا آتَاهَا نُودَىٰ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۳۰)

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (۳۱)

اسْأَلْكَ يَدَكُ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۳۲)

از این به بعد هر کسی بخواهد مقابل فرعون بایستد، نه احتیاجی به عصا دارد و نه احتیاجی به ید بیضا خواهد داشت. همین که بداند حضرت موسی (علیه السلام) وجود داشته که این خصوصیات را دارا بوده، کفایت می کند. موسی داری حجت ماست نه عصا و ید بیضاداری! امام خمینی (رحمه الله علیه) می تواند بگوید که به استناد حضرت موسی (علیه السلام)، انقلاب اسلامی را رقم زد. آیا امام خمینی (رحمه الله علیه) برای شاه عصا انداختند؟ خیر.. نیازی به عصا نیست.

بحث را با این نکته به پایان می رسانیم که به تعداد انبیايي که در قرآن، شیوه مبارزاتی یا احتجاجی مطرح شده است، ما هم احتجاج داریم و می توانیم دلگرم باشیم. مثلا اگر از ما پرسیدند که قیامت چرا؟ می توانیم پاسخ بدهیم که زمانی خداوند به حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمودند چند پرنده را سر ببر و با هم مخلوط کن و... همین یک بار برای تمام تاریخ کفایت می کند و نیاز نیست ما نیز همچین قوه ای داشته باشیم تا به قیامت ایمان بیاوریم. کما اینکه برای حضرت محمد (صل الله علیه و آله) نیز به این صورت، این معجزه اتفاق نیفتاده است. در واقع حضرت محمد (صل الله علیه و آله) علی رغم معجزات فراوانی که برای ایشان نقل شده است، در مقایسه با رسولان پیشین کمترین حظّ را از معجزه داشته اند. خیلی از معجزاتی که در رابطه با حضرت محمد (صل الله علیه و آله) نقل می شود، معتبر نیست، حتی مثلا شق القمر نیز نقل معتبری ندارد. در واقع نمی توانید برای حضرت محمد (صل الله علیه و آله) لیستی از معجزات را عنوان کنید، نه اینکه معجزه نداشته اند اما منابع آن مغشوش است. اصلا نیازی به چنین معجزاتی وجود نداشته است، وقتی که کتاب الهی نازل شده است. ما نیاز داریم پیامبران خدا را از خودمان بدانیم. در واقع رسولان مثل پدرانی معجزات خود را برای ما به ارث گذاشته اند. معجزات و علم حضرت موسی (علیه السلام) و نوح (علیه السلام) و... به ما ارث رسیده و از آن ما هستند پس باید به آن دلگرم باشیم. هر چقدر که ما بتوانیم بیشتر قرآن

بخوانیم و احساس کنیم که این علم و معجزه همین الان به من اعطا شده و ثمره آن را در خود ببینیم، قدرت ایمان- مان بالاتر می‌رود. انتظار می‌رود که درجه ایمان مومنین آخرالزمان نسبت به تمام مومنین دوره‌های قبلی بالاتر باشد. حتی انتظار آن است که بر اساس روایات، مومنین آخرالزمان ایمانشان در رده پیامبران قبلی باشد چرا که قرآن نازل شده است. همه‌ی ثمرات پیشینیان در دستان ماست پس باید ایمانمان به اندازه‌ی همه شود.

انشاءالله خداوند به ما توفیق دهد و قدرت ایمان را در ما فعال نماید. ایمان یعنی اعتمادی که انسان بر اثر آن دلگرم شده و اطمینان پیدا کند، پس در مواجهه با مسائل مختلف بر صبر و استقامتش افزوده می‌شود.

انشاءالله خداوند به ما ایمان بدهد چرا که ایمان‌هایمان بسیار رفت‌وآمد دارد. ایمان ما گاهی می‌رود و گاهی می‌آید. انشاءالله که خداوند ایمان را در ما مستقر کند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات